

بزرگداشت خدای متعال

و حکم ناسزاگوینده به او

تعظیم الله تعالی و حکم شاتمه

تألیف

عبدالعزیز الطّریفی

ترجمه

د . حنیف زرنگار

عنوان کتاب:	بزرگداشت خدای متعال و حکم ناسزاگوینده به او
عنوان اصلی کتاب:	تعظیم الله تعالى و حکم شاتمه
تألیف:	عبدالعزیز الطّریفی
مترجم:	د . حنیف زرنگار
موضوع:	توحید و الهیات
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	اسفند (حوت) 1394 شمسی، جمادی الأول 1437 هجری
منبع:	سایت عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحّدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

- 3 مقدمه
- 9 حقیقت ناسزاگویی و معنای آن
- 9 حکم ناسزاگویی به خدای متعال
- 13 اجماع علما بر کفر کسی که به خدا ناسزا گوید
- 16 ناسزا گفتن [به خدا] کفر است، اگرچه به قصد کفر نباشد
- 20 حدّ ناسزا گوینده به خدای تعالی

فهرست تفصیلی کتاب

- معنای قول خدای تعالی: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿۱۳﴾ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿۱۴﴾
- آیات خدا به کسی سود می‌رساند که با عبرت بدانها بنگرد نه با عجله.
- نادانی خاستگاه کم احترامی و از جمله گناه است.
- گونه‌هایی از بزرگداشت خداوند.
- پیدایش ناسزا گویی به خداوند در بین عوام میانه حال که از دین روی گردانند.
- تعریف اجمالی سب.
- حقیقت ناسزا گویی و معنای آن.
- حکم ناسزا گویی به خدای تعالی.
- ناسزا گفتن، از جمله آزار دادن خداوند است که از آن نهی شده و گوینده‌اش ملعون است.
- کفر بت پرستان، کم‌تر از کفر ناسزا گوینده به خدای تعالی است.
- برخی الفاظ ناسزا به خدای تعالی، کفر آمیزتر از الحاد است.
- ناسزا گفتن نصارا به خدا، که فرزند بدو نسبت می‌دهند، بدتر از شرک بت پرستان است.
- ناسزا گفتن، با ایمان ظاهری و باطنی منافات دارد.
- اجماع علما بر کفر کسی که به خدا ناسزا می‌گوید.
- داستان اجماع ابن راهویه و ابن حزم و ابن قدامه و دیگران بر کفر ناسزا گوینده به خدای تعالی.
- حکم کردن علیه مردم فقط به ظاهر است.

- ناسزا گفتن کفر است، اگرچه بدون منظور باشد.
- تمام کسانی که قائلند ایمان، قول و عمل است- بر خلاف جهمیة و غلات مرجئه- ناسزا گوینده به خدا را که بدون منظور هم باشد، معذور نمی‌دارند.
- سبک نمودن شیطان، کفر و گناه را در نظر انسان، با یاد آوری برخی طاعات و عباداتش، که خود سبب گمراهی مشرکان گردید.
- حدّ ناسزا گوینده به خداوند.
- تفاوت میان ناسزا گفتن به خدا و ناسزا گفتن به پیامبر ﷺ.
- قول برتر دربارهٔ حکم کسی که خدای عزوجل را ناسزا گوید، و اقسام ناسزا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

سپاس خدای را سپاسی که شایسته مقام اوست، و او را به تمامی شکر می‌گوییم به خاطر اطاعت از فرمان او، و اقرار می‌کنم که آفریدگان از به جای آوردن حق بزرگداشت او عاجزند، چرا که احاطه علمی به وی ندارند.

نعمت‌های او -سبحانه و تعالی- به شمار نمی‌آید و شکر او به تمامی گزارده نمی‌شود، دنیا و آخرت در مالکیت او و بازگشت همه به سوی اوست، معبودی جز او نیست، یکتای بی شریک است و هیچ معبودی جز او به حق نیست.

و درود و سلام می‌فرستم بر پیامبر اُمّی محمد بن عبدالله ﷺ.

اما بعد،

بی‌تردید، شناخت مقام و منزلت آفریدگار سبحان -که همه کائنات به وحدانیت او اقرار دارند- از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین واجبات عقلی و نقلی است و در وجود هر مخلوقی نشانه‌های روشنی بر بزرگی خالق و بزرگی آفرینش و نوآفرینی اوست .

پس اگر هر انسانی به درون وجود خویش رجوع کند و در آن با بصیرت بنگرد، ارزش و مقام آفریدگارش را می‌شناسد که فرموده: ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الذاریات: 21]. «و در درون خودتان پس آیا نمی‌نگرید». همان‌گونه که نوح علیه السلام به قومش

گفت: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾ [۱۳] ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾ [نوح: 13-14]. «شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید* و حال آنکه شما را مرحله به مرحله آفریده

است». ابن عباس و مجاهد در مورد (وقاراً) گفته‌اند: عظمت و بزرگی^۱. نیز در جای دیگر از قول ابن عباس چنین گزارش شده: «مَا لَكُمْ لَا تُعْظَمُونَ اللَّهَ حَقَّ تَعْظِيمِهِ». «شما را چه می‌شود که حق بزرگداشت خدا را به جا نمی‌آورید؟»^۲.

نوح با این سخن، ایشان را به اندیشیدن در جان‌ها و گوناگونی آفرینش‌شان ارجاع داد تا حق خداوند را بر خویشتن بشناسند، زیرا نگرستن و اندیشیدن در نفس و گوناگونی آفرینش آن، برای بزرگداشت خداوند و شناختن حق او کافی است، تا چه رسد به نگرستن در سایر آفریدگان او که در جریان تشکیل آسمان و زمین آفریده شده‌اند!

مردم، تنها به این علت از بزرگی خداوند، غافل و بی‌خبرند که به آیات و نشانه‌های او بدون بصیرت نگاه می‌کنند و از کنار آنها با شتاب و برای کسب لذت می‌گذرند، نه از برای عبرت و کسب بینش و تفکر و اندیشه: ﴿وَكَاذِبِينَ مِّنْ آيَاتِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ [یوسف: 105]. «و چه بسیار نشانه‌ها در آسمان‌ها و زمین است که بر آنها می‌گذرند در حالی که از آنها روی برمی‌گردانند». بنابراین، آیات و معجزات برای عقل‌هایی که از فهمیدن روی گردانند و قلب‌هایی که غافلند، سود و بهره‌ای ندارد. و خدا را بزرگ نمی‌شمارد مگر کسی که او یا آیاتش را می‌بیند و صفاتش را می‌شناسد، و لذا ارزش و مقام خداوند در دل‌های غافل روی گرداننده از حق، پایین می‌آید و در نتیجه مورد نافرمانی و کفر/ ناسپاسی واقع می‌گردد، و چه بسا به حضرتش ناسزا می‌گویند و او -سبحانه و تعالی- را مسخره می‌کنند!! و روشن است که [خدای] بزرگ به اندازه جهل مردم نسبت به بزرگی‌اش، مورد نافرمانی و کفر و ناسپاسی قرار می‌گیرد و حق او به میزان آنچه از ارزش و مقام او در دل‌ها کاسته می‌شود، انکار

1- سیوطی، الدر المنثور: 290/8-291.

2- طبری، جامع البیان: 296/23؛ بغوی، معالم التنزیل: 156/5.

می‌گردد. از این رو، معبود ضعیف، به اندازه جهل مردم نسبت به ناتوانی‌اش، مورد اطاعت واقع می‌شود، و نیز به اندازه‌ای که قدر و منزلتش در دل‌ها فزونی یابد، مورد عبادت و بزرگداشت قرار می‌گیرد.

بدین خاطر، مشرکان بت‌ها را می‌پرستیدند و به کسی که استخوان‌هایشان را نیز زنده می‌سازد، کفر می‌ورزیدند. خداوند این کاستی و خلل را این‌گونه بیان می‌دارد:

﴿يَنَاقِيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ، وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ ﴿۷۳﴾ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۷۴﴾﴾ [الحج: 73-74]. «ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید، کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند هرچند برای [آفریدن] آن گرد هم آیند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند* قدر خدا را چنان‌که در خور اوست نشناختند، به‌راستی که خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است.»

* از جمله بزرگداشت خدای تعالی این موارد است:

- 1) شناخت صفات و اسماء او.
- 2) اندیشیدن در آیات و تدبّر در نعمت‌ها و بخشندگی او.
- 3) تحول نگرش و بینش در احوال امت‌های پیشین، و سرانجام تکذیب‌کنندگان، تصدیق‌کنندگان، مؤمنان و کافران از ایشان.
- 4) شناخت قوانین و امر و نهی‌های خداوند و ارجمند شمردن آنها از راه فرمان بردن و عمل کردن بدانها.

این موارد، ایمان را در قلب زنده می‌کند، و می‌دانیم که ایمان گرمی و شعله‌ای دارد که اگر کسی که بدو ایمان آورده می‌شود فرمان دهد اما فرمانش اطاعت نشود و نهی

کند اما به نهی او گردن نهند، گرمی ایمان به سردی می گراید و شعله‌اش خاموش می‌گردد.

بدین لحاظ، خداوند درباره بزرگداشت شعار قربانی و مناسک حج فرموده است: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ شَعْبِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: 32]. «این است [فرایض خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ بدارد در حقیقت آن [حاکمی] از پاکی دل‌هاست». پس بزرگداشت امر و نهی نشانه بزرگداشت فرمان دهنده آمر است، بنابراین، در حق خداوند، الحاد، انکار، کفر و ناسزاگویی صورت نمی‌پذیرد مگر آنکه پیش از آن، اوامر و نواهی او تعطیل گشته و سبک شمرده شده است.

ناسزاگویی به خدای تعالی در نزد برخی مردم عامی - که از حق، روی گردانده و نسبت به خدا و مقام او جاهل‌اند و پیش از آن به اوامر و نواهی او عمل ننموده‌اند - شهرت و رواج یافته است، به ویژه در سرزمین‌های شام (سوریه) و عراق و برخی کشورهای افریقایی. نیز وصف کردن و تهمت به حضرتش - تبارک و تعالی - با الفاظی که گفتن یا شنیدنش بر انسان مؤمن بسیار گران می‌آید، و چه بسا این سخنان را کسانی به زبان می‌آورند که خود را مسلمان می‌شمارند، چرا که شهادتین را به زبان رانده‌اند! و چه بسا که [این گفتارها] از برخی نمازگزاران سر می‌زند، و البته شیطان آن را بر زبانشان جاری می‌کند و برای عده زیادی از آنان چنان وانمود می‌سازد که منظور ایشان معنای آن سخنان نیست و نمی‌خواهند بر آفریدگار، نقصی وارد کنند. نیز برای ایشان چنین وانمود می‌کند که گویا آن سخنان، کلمات بیهوده‌ای است که در نزد پروردگار، بی‌اهمیت است، از این رو، موضوع را سهل و آسان می‌گیرند!

باید گفت که این موارد - با وجود روشن بودن خطر و فسادی که در عقل‌های سلیم و تمام ادیان آسمانی ایجاد می‌کند - نیاز به توضیح و روشنگری دارند تا بدین وسیله، وسوسه و اغوای شیطان و ریسمان فریب او قطع گردد و بزرگداشت آفریدگار - تبارک

و تعالی- و تنزیه او از هر زشتی و به هر صورتی که بر زبان جاری گردد و به هر نیتی که مردم بخواهند، تحقق یابد.

به طور خلاصه باید گفت:

ناسزا- یعنی هر سخن یا عملی که به منظور ایراد نقص و تخفیف و تحقیر خداوند سبحان جاری شود- کفری است که مسلمانان در مورد آن اختلاف نظر ندارند، خواه به صورت تمسخر جدی باشد یا بازی و شوخی و طنز زشت، و یا از روی غفلت و نادانی! و در این مورد، فرقی نمی‌کند که مقصود مردم از این کارها چیست، زیرا اعتبار موضوع به ظاهر است.

حقیقت ناسزاگویی و معنای آن

آنچه که مردم به آن ناسزا یا تمسخر می‌گویند یا در عرفشان به عنوان نقص و کاستی می‌شمارند، در شرع نیز همان گونه است. پس اعتبار این موارد با مراجعه به عرف مردم بستگی دارد، مانند لعنت کردن، توهین لفظی، فحش دادن، اشاره آشکار و زشت با دست. همچنین، عباراتی که مردم هر شهر معینی به کار می‌برند و نام آن را استهزاء و ناسزا می‌گذارند، همان سبّ است، اگرچه در شهرها یا مناطق دیگر، سبّ، ناسزا شمرده نشود.

حکم ناسزا گویی به خدای متعال

اهل اسلام در این باره که ناسزا گویی به خداوند کفر است، اختلافی ندارند و ناسزا گوینده به خدای سبحان، کشته می‌شود. تنها محل اختلاف ایشان بر اساس دو قول مشهور علمای اسلام، در پذیرش توبه ناسزا گوینده است و اینکه آیا توبه او مانع قتلش می‌شود یا خیر؟

ناسزاگویی و استهزاء از بزرگ‌ترین اذیت‌هاست، خدای تعالی فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾﴾ [الأحزاب: 57-58]. «بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است* و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می‌رسانند قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن

گرفته‌اند». و اذیت کردن خداوند به معنی ضرر رساندن به حضرت سبحان نیست، زیرا اذیت بر دو نوع است: اذیتی که ضرر می‌رساند و اذیتی که بی ضرر است، و چیزی باعث ضرر به خدای متعال نیست. در حدیث قدسی آمده است که خدای تعالی فرموده: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُونِي» «ای بندگان من، شما هرگز به حدی نمی‌رسید که بتوانید به من ضرر برسانید»^۱.

کسی که خداوند را بیازارد، او در دنیا و آخرت لعنتش می‌کند، و لعنت عبارت است از: راندن بنده از رحمت، و آیه 57 احزاب بر راندن بنده از دو رحمت دلالت دارد، رحمت دنیوی و رحمت اخروی، و کسی جز کافر به خداوند، از این دو نوع رحمت رانده نمی‌شود! این مطلب از آنجا آشکار و روشن می‌گردد که خداوند بعد از آن، سخن از کسی می‌گوید که مؤمنین و مؤمنات را اذیت می‌کند، اما حرفی از لعنت کردن او در دنیا و آخرت به میان نیاورده، زیرا مردم به مجرد آنکه یکدیگر را به وسیله ناسزا و لعن و تهمت، آزار و اذیت کنند، تکفیر نمی‌شوند، بلکه این عمل ایشان، تهمت و گناهی آشکار است، در صورتی که دلیل روشنی بر آن عمل وجود نداشته باشد.

سپس خدای تعالی می‌فرماید برای کسی که او را بیازارد (عذابی خوار کننده) آماده کرده است، و حضرتش در قرآن، سخن از عذاب مهین به میان نمی‌آورد مگر در حق کافران به او سبحانه و تعالی.

* ناسزا گفتن به خدای متعال، کفری است بالاتر از هر کفر دیگر، حتی از کفر بت پرستان، زیرا بت پرستان فقط برای بزرگداشت (الله) سنگ‌ها/بت‌ها را بزرگ می‌شماردند و از ارزش و مقام خداوند نمی‌کاستند تا وی را مساوی سنگ‌ها قرار دهند، بلکه تنها مقام سنگ‌ها را بالا می‌بردند تا با خدا برابرشان سازند، و لذا مشرکین بعد از وارد شدن در آتش می‌گویند: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۷﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸﴾

[الشعراء: 97-98]. «سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم* آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می کردیم». اینان مقام سنگ‌ها را بالا بردند تا با خدا برابرشان کنند، اما مقام خدای تعالی را پایین نیاوردند تا با سنگ برابر سازند. بنابراین، گمان می کردند که بزرگداشت سنگ‌ها/ بت‌ها، همان تعظیم و بزرگداشتِ خداست.

پس کسی که به خدای تعالی ناسزا می گوید، با این ناسزا گفتن‌اش به حضرت سبحان، مقام او را از سنگ پایین تر می آورد، چرا که مشرکین -حتی به شوخی هم- به معبودانشان ناسزا نمی گفتند، چون آنها را بزرگ می شمردند، به همین سبب به هرکس که به آنها ناسزا می گفت، ناسزا می گفتند. از این رو، خداوند به پیامبرش ﷺ چنین فرمود: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: 108]. «و انهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد». با آنکه مشرکین کافرند، اما خداوند پیامبرش را از ناسزا گفتن به بت‌های ایشان منع فرمود تا در اثر لجاجت و کینه، مرتکب کفری بالاتر از کفرشان -که همان ناسزا گفتن به خدای محمد است- نشوند.

* کفر برخی الفاظ ناسزا به خدای تعالی، بزرگ‌تر و بالاتر از الحاد و انکار اوست، چرا که مُلحد، وجود خالق و پروردگار را نفی می کند و زبان حالش چنین است که: (اگر خدا برایم ثابت شود او را گرامی و بزرگ می دارم)! اما کسی که گمان می کند به خدا ایمان دارد و پروردگارش را ثابت شده می‌انگارد، و با این وجود به او ناسزا می گوید، این از روشن‌ترین دشمنی‌ها و مبارزه علیه خداوند است.

نصب بت‌ها در شهرها و مناطق گوناگون، و طواف به دور آنها و سجده در برابرشان و تبرک جستن بدانها، سبک‌تر و کم اهمیت‌تر است نزد خداوند، از ناسزا گفتن به او به طور آشکار و علنی در محافل و خیابان‌ها و بازارها و مجالس همان شهر یا منطقه. زیرا ناسزا گفتن آشکارا به خدای سبحان، بزرگ‌تر و سنگین‌تر از شریک ساختن بت‌ها برای

اوست! با آنکه هر دو کار، کفر است، لیکن مشرک، خدا را بزرگ می‌شمارد، اما ناسزا گوینده، او را تحقیر می‌کند! فتعال الله عما يقولون علواً کبیراً.

* ناسزا گفتن به خداوند و شهرت یافتن آن در یک شهر، گناهش بزرگ‌تر است از حلال شمردن زنا و نیز از عمل زشت قوم لوط، و قانونی کردن آنها! زیرا کفر حلال شمردن اعمال فحشاء، کفری است که علت آن، انکار دستور و حکمی از احکام خداوند، و نیز سبک شمردن امری از اوامر الهی است، اما ناسزا گفتن به خدا کفری است که سبب آن، کفر به ذات قانون‌گذار است، و کفر به ذات قانون‌گذار، مستلزم کفر به تمامی قوانین و دستورات وی و سبک شمردن آنهاست، و این [گناه] بزرگ‌تر و سخت‌تر است، با وجود آنکه هر دو کار کفر است، جز آنکه کفر، درکاتی دارد، همان گونه که ایمان، درجاتی دارد.

* هنگامی که خدای تعالی کفر نصارا و ناسزا گفتن ایشان را - که عبارت بود از ادعای فرزند داشتن خدا - ذکر می‌نماید، گناه آنان را مطرح نموده و بیان می‌دارد که اثر آن گناه از گناه شرک بت پرستان و ستاره پرستان، بیشتر و بزرگ‌تر است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝۸۸﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرَنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۝۸۹﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۝۹۰﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝۹۱﴾ إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۝۹۲﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۝۹۳﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ۝۹۴﴾ [مریم: 88-95]. «و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است* واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید* چیزی نمانده است که آسمان‌ها از این [سخن] بشکافند و زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند* از اینکه برای [خدای] رحمان فرزندی قایل شدند* [خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند* هر که در آسمان‌ها و زمین است جز بنده‌وار به سوی [خدای] رحمان نمی‌آید* و یقیناً آنها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است* و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او

خواهند آمد»، زیرا قائل شدن فرزند برای خدای تعالی، برای او نقص است و لذا این سخن، ناسزا گفتن به حضرت سبحان است. بنابراین، [گناهش] بزرگ تر است از اینکه خدا را عبادت کنند و دیگری را هم شریک او سازند، زیرا ایشان با این کار، مقام مخلوقی را بالا برده و او را چون خداوند، بزرگ داشته‌اند، اما فرزند قائل شدن برای خدای تعالی، تنزل دادن مقام آفریدگار به قصد شبیه ساختن او به مخلوق است. بت پرستی، بالا بردن مقام مخلوق است تا مساوی خالق گردد، اما پایین آوردن مقام و منزلت خالق، گناهش بزرگ تر است از بالا بردن مقام مخلوق، و کفرش نیز بیشتر و سخت تر است.

ناسزا گفتن [به خدا] با ایمان ظاهری و باطنی و با سخن دل - که عبارت است از تصدیق خدای تعالی و ایمان به وجود او و حق عبادت او - منافات دارد. همچنین با کار قلب، که عبارت است از محبت خدا و بزرگ و محترم شمردن او، ناسازگار است. لذا ادعای بزرگداشت خداوند، در حالی که به وی ناسزا می‌گویید، پذیرفته نیست، مانند بزرگداشت خداوند و محترم شمردن پدر و مادر، که اگر کسی ادعا کند که پدر و مادرش را گرامی می‌دارد در حالی که به آن دو ناسزا می‌گوید و مسخره‌شان می‌کند، در این ادعای خویش، دروغ‌گویی بیش نیست!

این چنین است که ناسزا گفتن به خدای متعال، با ایمان ظاهری، که همان گفتار و عمل است، تناقض دارد.

اجماع علما بر کفر کسی که به خدا ناسزا گوید

تمامی علمای اسلام، از هر مذهبی، که ایمان را عبارت از قول و عمل می‌دانند، بر این عقیده‌اند که ناسزا گفتن به خداوند، کفر است، و همگی اتفاق نظر دارند که عذر و

بهبانهای ناسزا گوینده به خداوند، در هیچ نوع ناسزا گفتن یا ایراد نقصی، اعتبار ندارد [و پذیرفته نیست].

حرب در کتاب «مسائل» خویش از مجاهد و او هم از عمر رضی الله عنه چنین روایت کرده است: «مَنْ سَبَّ اللَّهَ أَوْ سَبَّ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَاقْتُلُوهُ». «هرکس خدا یا یکی از پیامبران ناسزا گوید، او را بکشید»^۱. نیز لیث از مجاهد و او از قول ابن عباس رضی الله عنهما چنین گزارش نموده: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ سَبَّ اللَّهَ أَوْ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ وَهِيَ رِدَّةٌ، يَسْتَتَابُ، فَإِنْ رَجَعَ، وَإِلَّا قُتِلَ! وَأَيُّمَا مُعَاهِدٍ عَائَدَ فَسَبَّ اللَّهَ أَوْ أَحَدًا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، أَوْ جَهَرَ بِهِ، فَقَدْ نَقَضَ الْعَهْدَ فَاقْتُلُوهُ». «هر مسلمانی که خدا یا یکی از پیامبران را ناسزا گوید، قطعاً رسول خدا را تکذیب کرده، که این عمل، ارتداد است، لذا از وی می‌خواهند توبه کند، اگر [به اسلام] بازگشت [که هیچ]، و گرنه کشته می‌شود! و اگر کسی که با مسلمانان پیمان بسته (معاهد)، عناد ورزد و به خدا یا یکی از پیامبران ناسزا گوید و آن را آشکار نماید، نقض پیمان کرده است، پس او را بکشید»^۲.

نقل است که از امام احمد بن حنبل درباره کسی که به خدا ناسزا گوید، پرسش نمودند، در پاسخ گفت: «این شخص مرتد است و گردنش زده می‌شود»، همان‌گونه که پرسش عبدالله آن را در کتاب «مسائل»^۳ از وی روایت کرده است.

ابن راهویه رحمته الله گفته است: «علمای مسلمان اجماع دارند که هرکس خداوند یا رسولش را ناسزا گوید یا چیزی از آنچه را که خداوند نازل فرموده دفع یا انکار نماید، یا یکی از پیامبران خدای عزوجل را بکشد، این شخص کافر است، اگرچه به آنچه که خداوند نازل فرموده، اقرار نماید»^۴.

1- همچنان که ابن تیمیه در کتاب «الصارم المسلول» ص 102 آورده است.

2- الصارم المسلول: ص 102.

3- همان، ص 431.

4- ابن عبدالبر، التمهيد: 226 / 4، همو، الاستذكار: 150/2.

قاضی عیاض رحمته گفته است: «اختلافی میان علما نیست که مسلمان ناسزا گوینده به خداوند، کافر و مهدورالدم است»^۱.

ابن حزم و دیگران نیز حکایت از این نوع اجماع دارند، و ائمه‌ای مانند ابن ابی زید قیروانی و ابن قدامه و دیگران، بر کفر چنین شخصی تصریح کرده‌اند.^۲

بدین ترتیب، تمامی علمای اسلام بر کفر کسی که به خدای تعالی ناسزا گوید، تصریح می‌کنند و از وی عذری نمی‌پذیرند، زیرا کم‌عقل‌ترین مردم، ناسزاگویی را از غیر آن تشخیص می‌دهند و مدح و ثنا را از ذمّ و بدگویی بازمی‌شناسند، لیکن جسارت کردن بر ناسزاگویی را آسان می‌انگارند!

از ابن زید قیروانی مالکی درباره حکم مردی پرسیدند که کسی را لعن کرده و همراه او خدای تعالی را نیز لعن کرده و سپس با عذر خواهی گفته است: من فقط خواستم شیطان را لعن کنم اما زبانم لغزید! ابن زید هم در پاسخ گفت: «به خاطر ظاهر کفرش کشته می‌شود و عذرش پذیرفته نیست، خواه شوخی کرده یا جدی گفته باشد»^۳.

بدین‌گونه علما و قضات، در تمام مذاهب فقهی، یعنی مذاهب اربعه و مذهب ظاهریه، بر حکم به ظاهر فتوا می‌دهند و قضاوت می‌کنند و به باطن شخص نمی‌پردازند، اگرچه ناسزا گوینده ادعا کند که آنچه در باطن اوست با آنچه بر زبان رانده، تفاوت دارد! و چنانچه علما مخالف‌های صریح ظاهر را [که از انسان‌ها سر می‌زند] به ادعای باطن مخالف ظاهر [آنها] ارجاع دهند [و آن خطا را نادیده بگیرند]، بدون تردید، نام‌ها / عناوین.

1- قاضی عیاض، الشفا: 270/2.

2- ابن حزم، المَحَلّی: 411/11، ابن قدامه، المَغْنی: 23/9، ابن تیمیه، الصارم المسلول: ص 512، ابن مُفْلِح، الفروع: 162/6، المرادوی، الانصاف: 326 / 10؛ مَوَاق، التاج والإکلیل: 288/6.

3- قاضی عیاض، همان، 271/2.

شرعی و احکام و مجازات‌ها و حدود، ساقط می‌گردد و حقوق و کرامت‌های اشخاص به هدر می‌رود، و در نتیجه، مسلمان از کافر، و مؤمن از منافق تشخیص داده نمی‌شود، و دین و دنیا لقلقه و بازیچه زبان سفیهان و آلت دست قلب‌های بیمار می‌گردد.

ناسزا گفتن [به خدا] کفر است، اگرچه به قصد کفر نباشد

اختلافی در این موضوع نیست که ناسزا گفتن به خدای تعالی کفر است و سهل‌انگاری عوام مردم که می‌گویند بدون منظور، مرتکب این خطا شده‌اند و ناسزا گفتن، بدون آنکه قصد بدی در حق خداوند داشته باشند، سهواً در کلامشان جاری شده است، اعتباری ندارد. البته این نوع عذر خواهی، از جهل مرتکبین سرچشمه می‌گیرد [و از میان علما] هیچ یک جز جهم بن صفوان و غلات مُرجئه، قائل به پذیرش آن نیستند، یعنی همان کسانی که می‌گویند: ایمان عبارت است از تصدیق و معرفت قلبی، و ناسزا گفتن، علتش عدم آگاهی از این مطلب است که ایمان، گفتار و عمل است، یعنی گفتار زبان و قلب، و عمل قلب و جوارح. بنابراین، رأی غلات مرجئه این است که عمل ظاهر، ایمان را ثابت نمی‌کند و لذا آن را نفی هم نمی‌کند، مگر با رجوع به قلب انسان. حق، آن است که ایمان، یک ظاهر و یک باطن دارد و هریک از آنها به همراه دیگری ایمان را ثابت می‌کند و با نفی یکی از آنها، تمام ایمان منتفی می‌گردد. پس همان گونه که کافر، هرگاه نیت و قصد کفر نماید، کافر شده است اگرچه آن را به زبان نیاورد یا با جوارح انجام ندهد، به همان ترتیب با سخن خویش کافر می‌گردد اگرچه در قلب خود، نیت کفر ننماید و با جوارحش آن را انجام ندهد. بر این اساس، کسی که کار کافرانه انجام می‌دهد نیز کافر می‌شود اگرچه با قلبش نیت کفر ننماید یا با زبانش کفر نگوید.

باید گفت که هرگاه اعضاء و جوارح، کار حرامی را انجام دهند، به خاطر آن بازخواست می‌شوند، و نهفته‌های درونی انسان به خدای تعالی مربوط است، و این گونه نیست که هرکس که به سبب آشکار شدن کفرِ ظاهرش محکوم به کفر گردید، در نزد خدا کافرِ باطنی باشد، زیرا امور باطنی به خدای تعالی باز می‌گردد و بنده در دنیا به سبب اعمالِ ظاهری بازخواست می‌گردد.

خدای متعال به کفر کسی که او و کتاب و رسولش ﷺ را مسخره نماید، حکم کرده و عذرخواهی او را به بهانه آنکه نیت جدی نداشته، نمی‌پذیرد، چنان که می‌فرماید: ﴿وَلِيْن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّٰهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعُفْ عَن طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [التوبة: 65-66]. «و اگر از ایشان بررسی مسلما خواهند گفت ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم بگو آیا خدا و آیات او و پیامبرش را ریشخند می‌کردید* عذر نیاورید شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید اگر از گروهی از شما درگذریم گروهی [دیگر] را عذاب خواهیم کرد چرا که آنان گناهکار بودند».

وجود عقل، گویای آن است که مردم به خاطر عملی که آشکارا از ایشان سر می‌زند، بازخواست می‌شوند، بنابراین، متهم کردن یکی از ایشان به زنا، پذیرفته نیست و بدین خاطر، سلطان، والی، سب و لعن او را نمی‌پذیرد، اگرچه مردم بهانه بیاورند که بدون قصد چنین کرده‌اند! از این رو، خداوند دستور داده تا حدّ تهمت، یعنی 80 تازیانه را بر شخص تهمت زنده جاری کنند، و از وی این بهانه را نمی‌پذیرد که قصد شوخی و سرگرمی داشته است. همچنین اگر سلطان به مردم اجازه دهد که با آبروی او شوخی و بازی کنند، هیبت [و حرمتش] از بین می‌رود، لذا می‌بینیم که مردم را مجازات و تأدیب می‌کند، چه جدی باشند یا شوخی کنند.

از متون دینی چنین استفاده می‌شود که انسان به سبب گناه و ظلمش، یعنی سهل‌انگاری در شناخت بزرگی و منزلت خویش که در دیدگاه عقل و نقل به روشنی شناخته شده است، مورد بازخواست قرار می‌گیرد و عذر او هم در این مورد پذیرفته نیست.

در صحیح بخاری از قول ابوهریره چنین روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا بنده از روی بی‌مبالاتی سخنی به زبان می‌آورد که خشم خدا را برمی‌انگیزد و در نتیجه او را هفتاد سال در جهنم گرفتار می‌سازد»^۱، خداوند او را مستوجب عذاب دانسته و معذور نمی‌دارد، در حالی که او بی‌خیال سخن خویش است، یعنی که او ارزش سخن خود را نمی‌داند و کلامش را نمی‌سنجد، زیرا در اندیشیدن آن سهل‌انگاری می‌کند. پس چنانچه درباره آن فکر کند و کم‌ترین اندیشه‌ای به خرج دهد، زشتی گفتار و بدی کلامش برای او آشکار می‌گردد.

نیز در حدیث بلال بن حارث از قول پیامبر اکرم ﷺ آمده است که فرمود: «چه بسا یکی از شما سخنی بر زبان می‌آورد که خشم خدا را برمی‌انگیزد و فکر نمی‌کند که آن سخن به کجا برخورد می‌کند، در نتیجه، خدا تا روز قیامت، خشم [و ناخشنودی] خود را بر او مقدّر و جاری می‌سازد»^۲.

بنابراین، عذرخواهی انسان به اینکه ناسزا گفتن و اهانت به خدای سبحانه و تعالی، بدون قصد ناقص انگاشتن او یا اهانت کردن به حضرتش، بر زبان جاری می‌شود، بهانه‌ای است که شیطان آن را برای انسان زیبا جلوه می‌دهد تا وی را بر کفرش برقرار نگاه دارد و بر تجاوز و ستمش بر خویشتن در حق پروردگارش، ثابت قدم نماید. پس شیطان، کفر را برای انسان زیبا جلوه نمی‌دهد مگر زمانی که در درون او حالتی ایجاد

1- صحیح بخاری: حدیث 6478؛ مسلم مختصر آن را در حدیث 2988 آورده است.
2- احمدین حنبل: المسند، 3/ 469، شماره 15852 و صحیح ابن حبان، ص 280.

کند که وی را به شبهه‌های بی اساس عقلی و شبهه‌های ضعیف شرعی در اندازد که بر فهم صحیح دور از هوی و هوس استوار نیست.

از جمله وسوسه‌ها و زیباسازی‌های شیطان و شبهه‌های او برای انسان، این است که با یاد آوری طاعات و عبادات انسان [و اینکه تو چه انسان عابد و زاهدی هستی!]، پشیمانی از گناه و دردمندی از معصیت را در قلب انسان گناهکار، خاموش می‌کند [تا دیگر ارتکاب گناه برایش سخت نباشد] و بدین وسیله، کفر و گناه را در نظر او آسان جلوه می‌دهد. مانند زمانی که یکی از عوام مردم را می‌فریبد تا به خدا ناسزا گوید، به این بهانه که او شهادتین می‌گوید و به پدر و مادر نیکی می‌نماید و نماز می‌خواند [پس اشکالی ندارد اگر به خدای تعالی ناسزا بگوید]!

بدین گونه بود که مشرکین عرب در مکه گمراه شدند، به طوری که به خدای تعالی شرک ورزیده و بت‌ها را جز او پرستیدند و در دل‌هاشان [این گونه امیدوار بودند که] به حجاج آب می‌دهند و مسجد الحرام و پوشش کعبه را آباد و تعمیر می‌کنند، اما این اعمال در نزد خداوند هیچ سودی برایشان نداشت، زیرا شریک ساختن دیگری با خداوند، با بزرگداشت و احترام او منافات دارد، چرا که ایشان بیت الله الحرام را بزرگ می‌شمارند، اما به خداوندگار خانه، کافر می‌شوند! همان خانه‌ای که به خاطر خداوندش بزرگ شمرده می‌شود، نه آن خداوندی که به خاطر خانه‌اش مورد تکریم و تعظیم قرار می‌گیرد. خدای تبارک و تعالی فرموده:

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾﴾ [التوبة: 19].

«آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند و خدا ستمگران را هدایت نخواهد کرد».

چه بسیار دیده می‌شود که ایمان انسان به خداوند، تنها یک ادعاست که با اصل ایمان منافات دارد، خدای تعالی فرموده: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمُ الْآخِرُ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: 8]. «و برخی از مردم می‌گویند ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم ولی گروندگان [راستین] نیستند». پس ادعای بزرگداشت خدای تعالی و ابراز شهادتین، با ناسزا گفتن به او و مسخره کردن او، تناسب و سازگاری ندارد.

حدّ ناسزا گوینده به خدای تعالی

علمای اسلام اتفاق نظر دارند که هرکس به خدای تعالی ناسزا گوید، به عنوان کافر کشته می‌شود و بعد از کشته شدن، احکام مسلمانان -از قبیل نماز میت، غسل، کفن و دفن و دعا کردن برای آمرزش- شامل حال او نمی‌گردد. پس مسلمانان می‌بینند که بر او نماز نمی‌خوانند و غسل و کفن نمی‌گردد و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌شود و جایز نیست که برای آمرزشش دعا کنند، زیرا او از جمله مسلمانان نیست!

البته علما در مورد پذیرش توبه او -چنانچه از سخن ناپسندش در حق خدای تعالی توبه کند- اختلاف نظر دارند که آیا پیش از قتل، او را توبه دهند یا اینکه کشته شود و توبه‌اش در دنیا استماع نگردد و در آخرت، خداوند متولی باطن او باشد؟ در این باره علما دو قول مشهور دارند:

قول اول: عدم پذیرش توبه او و وجوب قتلش، بدون وادار کردنش به توبه و اینکه توبه او در آخرت به درگاه خداوند باشد. این سخن در نزد علمای حنبلی و گروهی از فقهای دیگر مذاهب، مشهور است و همان گونه که پیش‌تر هم گفته شد، ظاهر سخن عمر بن خطاب و ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران هم چنین است، ظاهر سخن احمد بن حنبل نیز این گونه گزارش شده است.

علت آن، این است که توبه، جرم ظاهری را ساقط نمی گرداند و مفسده آسان‌گیری در مورد ناسزا گفتن به خدا و استهزای او در نزد مردم را از بین نمی برد، چرا که با پذیرش توبه، مردم این گناه بزرگ را آسان می انگارند و هنگامی که در برابر دستگاه حکومتی و دادگاه قرار می گیرند اظهار توبه نموده و رها می شوند! و این نوع برخورد، مردم را بر کفرگویی، جسور و آن را در دل هاشان سبک و آسان جلوه می دهد، در حالی که می دانیم مجازات‌ها فقط برای ادب کردن گناهکار و پاک کردن او [از آلودگی گناه] و جلوگیری از بروز موارد مشابه از طرف کسی است که مرتکب سخن یا عملی مانند او شود. بنابراین، پذیرش توبه، دو هدف فوق الذکر را از بین می برد.

قول دوم: عموم فقها معتقدند که باید او را توبه دهند و توبه اش را نیز بپذیرند، به شرط آنکه در او صداقت و راستی ببینند که دیگر مانند آن گناه را مرتکب نمی گردد. البته فقها توبه او را به این علت می پذیرند که می گویند: ناسزا گفتن به خدای تعالی کفر است و توبه کافر از هر کفری، قابل قبول است، مانند مشرکین و بت پرستان و ملحدانی که وارد اسلام می شوند و ورودشان به اسلام، کفر پیشین آنان را می پوشاند و محو می کند. نیز خداوند، توبه توبه کننده را می پذیرد و از گناه او درمی گذرد، و تجاوز بر ساحت خداوند به وسیله ناسزا گفتن، حقی است برای حضرت سبحان، و خداوند از کسی که از راه ناسزا گفتن به او، به خودش ستم روا داشته، درمی گذرد، و نیز توبه هر مشرکی را می پذیرد.

اما این موضوع، بر خلاف ناسزا گفتن به پیامبر اکرم ﷺ است، زیرا آن حقی است که باید احقاق شود، به دلیل آنکه پیامبر ﷺ به علت وفاتش، کسی را که به وی ناسزا گفته، نبخشیده است.

اصل در این زمینه، گرفتن حق بزرگ اوست و ناسزا گفتن به پیامبر ﷺ کفر بوده و ناسزا گوینده واجب القتل است. به علاوه، ناسزا گفتن به پیامبر، در جایگاه و احترام او

در میان مردم، تأثیر می‌گذارد و مقام او را در دل‌های مردم تضعیف می‌کند، بر خلاف ناسزا گفتن به خدای تعالی! چرا که ناسزاگوینده به او فقط به خودش ضرر می‌رساند. حق آن است که هرکس به خدای تبارک و تعالی ناسزا گوید، قتلش واجب است و او را توبه نمی‌دهند و توبه او به عهده خداوند است که باطن او را می‌بیند و با عدالتش با وی رفتار می‌کند یا آنکه او را می‌بخشد. و هرکس به خداوند ناسزا گوید اما پیش از آنکه او را فراخواند یا دستگیر کنند، اظهار توبه کند، به خاطر ابراز صداقتش، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و حکم او مانند حکم کافرانی است که با میل و رغبت وارد اسلام می‌شوند، اگرچه پیش از اسلام آوردن، اقرار کنند که به خدا ناسزا گفته‌اند.

* انواع ناسزا گفتن به خداوند

ناسزا گفتن به خداوند بر دو نوع است:

1) ناسزا گفتن مستقیم، مانند: لعنت کردن، بدگویی، مسخره کردن و ایراد نقص به ذات خدای سبحان، که تمام احکام گذشته، شامل اینها می‌گردد، و منظور از اطلاق علما بر احکام ناسزا گفتن به خدای تعالی، همین است.

2) ناسزا گفتن غیر مستقیم، مانند ناسزا گفتن به آنچه که در تصرف و اختیار الهی است، از جمله آیات و مخلوقاتش که مانند انسان دارای اختیار و کسب [خیر و شر] نیستند، و این نوع، مانند: ناسزا گفتن به روزگار، روزها، ساعت‌ها، لحظات، ماه‌ها، سال‌ها و ستاره‌ها و حرکت آنها، که احکام گذشته مانند کفر ناسزاگوینده و حکم قتل و غیره، شامل اینها نمی‌گردد، مگر معلوم شود آن کسی که این‌گونه اعمال را ساری و جاری نموده، قصدی داشته و به صراحت، خدای سبحان را هدف قرار داده‌است.

در صحیح مسلم و صحیح بخاری به گزارش ابوهریره از رسول خدا ﷺ چنین روایت شده است که: «خدا فرمود: فرزند آدم مرا می‌آزارد، به روزگار ناسزا می‌گوید، در حالی

که من روزگار هستم، امر به دست من است و من شب و روز را به یکدیگر تبدیل می‌کنم»^۱.

در روایتی دیگر این گونه آمده است: «فرزند آدم مرا می‌آزارد، می‌گوید ای روزگار بی‌وفا، پس هیچ یک از شما نباید بگوید: ای روزگار بی‌وفا! زیرا من خودم روزگار هستم، شب و روز را دگرگون می‌سازم، و اگر بخواهم هر دوی آنها را می‌گیرم و متوقف می‌نمایم»^۲.

کرات آسمانی مانند خورشید و ماه و آثار آن دو مانند شب و روز و زمان، حرکت داده می‌شوند و در اختیار خود نیستند و از اراده خدای یکتا بیرون نمی‌روند و هیچ‌گونه خواست و فعالیت و اختیاری ندارند و به جز فرمان تکوینی، فرمانی به آنها داده نمی‌شود و نمی‌توانند از آن شانه خالی کنند.

بنابراین، ناسزا گفتن به آنها، تجاوز و جسارت به حرکت دهنده و دستور دهنده آنها، یعنی خدای سبحان بوده و اعتراضی است به حکمت و اراده وی در مورد آنها. به همین لحاظ، خدای تعالی ناسزا گفتن به انسان را مانند ناسزا گفتن به خویش نمی‌داند، زیرا انسان دارای اختیار و اراده‌ای است که خدای تعالی درباره‌اش می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: 29]. «و تا خدا، پروردگار جهانیان نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست».

اما درباره کراتی مانند خورشید و ماه فرموده است: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: 40]. «نه خورشید را سرد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند».

* آنچه واجب است، بزرگداشت خداوند و صفات اوست،

1- بخاری: 4826 و 7491 ، مسلم: 2246.

2- صحیح مسلم: همان.

* از جمله بزرگداشت خدای تعالی، بزرگداشتِ تدبیر، اوامر و نواهی او و توقف در مرز آنها و فرمانبرداری از آنها و تعمق نکردن در آن چیزی است که انسان بدان آگاهی ندارد،

* نیز از آن جمله است: ذکر او، دعا به درگاه او، درخواست از او و ربط دادن حوادث هستی به وجود یکتای او، زیرا او آفریننده و مدبر بی شریک آنهاست، خدای تعالی فرموده: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: 67]. «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست و آسمان‌ها در پیچیده به دست اوست، او منزه است و برتر است از آنچه که [با وی] شریک می‌گردانند».

تا همین مقدار و به طور خلاصه، این رساله به پایان رسید، و خدای یکتا، مددکار ما و جلوگیرنده [از بدی‌ها] و بی‌شریک است، از او درخواستِ نیت و قصد نیکو و منفعت تمام داریم.

درود و سلام خدا تا قیامت بر پیامبرمان محمد و خاندان و اصحاب او، و بر کسی که به نیکی از ایشان پیروی نماید.

عبدالعزیز بن مرزوق الطریفی - 21 محرم 1434 هـ